

متن پرسش

با عرض سلام و خسته نباشید: ببخشید استاد خواستم راهنمایی ام کنید. حقیقتا بنده در دوره جوانی هستم. من در حدود ۱۳ سالگی که زمان بلوغ و احساسات جنسی است، بر اثر عدم شناخت به خودارضایی و استمنا و انجام تصور فکریهای شهوانی و تحریک کننده، مبتلا به این گناه شنیع و زشت شدم. و پس از چند ماه که بر اثر حرف های معلم پرورشی مدرسمون، فهمیدم که چیزی که من آن را انجام میدهم، فعلی گناه و بسیار زشت است و عوارض بدی دارد. بدین صورت بنده، دفعتا در همان وقت توبه کردم که دیگه این کارو نکردم و این عمل را متوقف کردم. و خواندن نماز و قرآن و گرایش به عرفان و معنویت و خواندن زندگی عرفا و ... خیلی در موفق شدنم در ترک این عمل، تاثیر داشت و شاید بگم که از اون وقت تا الان که بیش از چهار سال می گذرد تا کنون بیش از ۵ بار، گمان نمی کنم آن عمل را انجام داده باشم. اما متاسفانه الان که در اوج نیازهای جنسی یعنی سن ۱۷، ۱۸ سالگی قرار دارم، دوباره آتش شهوتم زبانه کشیده و مرا اسیر خود کرده است و میل جنسی و و نیاز به ارضاء جنسی در من به حدی شدت یافته که تاب و توان را از من ربوده و سرگردان و بیچاره و سر در گم ام کرده. و متاسفانه و متاسفانه - ان شاءالله خداوند مرا ببخشد - در این چنده روزه که اوج زبانه کشیدن شهوت و نیاز های جنسی ام بود با مراجعه به اینترنت و عکس های تحریک کننده، در طول این ۲۰ یا ۳۰ روز گذشته، ۳ بار دچار این عمل شده ام. و هر بار هم توبه می کنم که دیگه به هیچ وجه سراغ این عمل نروم. اما متاسفانه چنان این شهوت و غریزه جنسی قوی است که بی اختیار مرا به دنبال خود می کشد و مرا همراه خودش در باتلاق کثافات و معاصی غرق می کند. حالا آقای طاهرزاده چنان تحت فشارهای جنسی قرار دارم که دیگه نمی دانم چه باید کنم. الان هم مدت اندکی است که از آخرین توبه ام می گذرد و خدا رو شکر که تا کنون دوباره سراغ آن عمل نرفته ام. اما استاد می ترسم که دوباره به آن عمل کشیده شوم. آخه به هیچ وجه امکان ازدواج برایم مهیا نیست چون هم سن ام کمه و تازه سال دیگه میرم دانشگاه و همچنین به هیچ وجه روم نمیشه که به خانواده ام بگم که من زن می خواهم. آقای طاهرزاده گهگاهی که خیلی این حس بهم فشار می آورد، سراغ احادیث اهل بیت (ع) می روم که در مورد مذمت شهوت و استمنا و ... صحبت کرده اند. و بدین طریق مقداری آرام می شوم، اما فایده و دوام زیادی ندارد و من دوباره به اون عمل دست می زنم. حالا سرگردان و متحیر شدم و نمی دانم چه کنم استاد. آخه از طرفی امسال کنکور دارم و می ترسم که اگه جلوی این مساله گرفته نشود، با مشغولیت های فکری و روانی و جسمی که برام ایجاد میکنه، باعث عدم موفقیت من در کنکور شود. خلاصه دیگه نمیدونم چه باید کنم. آقای طاهرزاده خواهش می کنم که کمکم کنید که چه بکنم تا

از این شهوت و از این معاصی و از این کثافات و لجن ها بیرون بیایم. با تشکر.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: اولاً: سعی کنید خودتان با دست خودتان مسیر رفتاری خودتان را فراهم نکنید و آن نگاه کردن به جنس مخالف است، حتی به صورت او نباید نگاه کرد چه رسد بخواهید به آن عکس‌های مستهجن نگاه کنید و صورت‌های قدرتمندی را به جان خود بیندازید. ثانیاً: اگر جلو خود را گرفتید و به آن عکس‌ها و فیلم‌ها نگاه نکردید، بعد از مدتی آن‌چنان قدرت صورت‌های ذهنی آن‌ها در تحریک شما کم می‌شود که تصورش را هم نمی‌کردید که چنین عفتی در شما هست، در آن حد که گویا اصلاً زنی در عالم وجود ندارد که شما طالب ارتباط با او باشید. در این سن به این «عفت» فکر کنید که سخت به آن نیاز دارید. حتماً در جریان صحبتی که با علامه محمدتقی جعفری «رحمة الله علیه» شده، هستید که از ایشان می‌پرسند چی شد که به این کمالات رسیدید؟!

ایشان در جواب خاطره ای از دوران طلبگی تعریف می‌کنن و اظهار می‌کنند که هر چه دارند از کراماتی ست که بدنبال این امتحان الهی نصیبشان شده: ما در نجف در مدرسه صدر اقامت داشتیم. خیلی مقید بودیم که در جشن‌ها و ایام سرور، مجالس جشن بگیریم و ایام سوگواری را هم، سوگواری می‌گرفتیم. یک شبی مصادف شده بود با ولادت حضرت فاطمه زهرا اول شب نماز مغرب و عشا می‌خواندیم و یک شربت می‌خوردیم آنگاه با فکاهیاتی مجلس جشن و سرور ترتیب می‌دادیم. یک آقای بود به نام آقا شیخ حیدر علی اصفهانی، که نجف آبادی بود، معدن ذوق بود. او که می‌آمد من به الکفایه، قطعاً به وجود می‌آمد جلسه دست او قرار می‌گرفت.

آن ایام مصادف شده بود با ایام قلب الاسد (۱۰ الی ۲۱ مرداد) که ما خرماپزان می‌گوییم. نجف با ۲۵ و ۳۵ درجه خیلی گرم می‌شد. آن سال در اطراف نجف باتلاقی درست شده بود و پشه‌هایی بوجود آمده بود که عرب‌های بومی را اذیت می‌کرد ما ایرانی‌ها هم اصلاً خواب و استراحت نداشتیم. آن سال آنقدر گرما زیاد بود که اصلاً قابل تحمل نبود. نکته‌ی سوم این‌که حجره‌ی من رو به شرق بود. تقریباً هم مخروبه بود. من فروردین را در آن‌جا به‌طور طبیعی مطالعه می‌کردم و می‌خواهیدم. اردیبهشت هم مقداری قابل تحمل بود ولی دیگر از خرداد امکان استفاده از حجره نبود. گرما واقعا کشنده بود، وقتی می‌خواستم بروم از حجره کتاب بردارم مثل این بود که با دست نان را از داخل تنور بر می‌دارم، در اقل وقت و سریع.

با این تعاریف این جشن افتاده بود به این موقع، در بغداد و بصره و نجف، گرما تلفات هم گرفته بود، ما بعد از شب نشستیم، شربت هم درست شد، آقا شیخ حیدر علی اصفهانی که کتابی هم نوشته به نام «شناسنامه‌ی خر» آمد. مدیر مدرسه‌مان، مرحوم آقا سید اسماعیل اصفهانی هم آنجا بود، به آقا

شیخ علی گفت: آقا شب نمی‌گذره، حرفی داری بگو، ایشان یک تکه کاغذ روزنامه در آورد. عکس یک دختر بود که زیرش نوشته بود «اجمل بنات عصرها» زیباترین دختر روزگار. گفت: آقایان من درباره‌ی این عکس از شما سوالی می‌کنم؛ اگر شما را مخیر کنند بین این که با این دختر به طور مشروع و قانونی ازدواج کنید - از همان اولین لحظه ملاقات عقد جاری شود و حتی یک لحظه هم خلاف شرع نباشد - و هزار سال هم زندگی کنید. با کمال خوشرویی و بدون غصه، یا این که جمال علی (علیه السلام) را مستحیباً زیارت و ملاقات کنید. کدام را انتخاب می‌کنید؟ سوال خیلی حساب شده بود. طرف دختر حلال بود و زیارت علی (علیه السلام) هم مستحبی.

گفت آقایان واقعیت را بگویید. جا نماز آب نکشید، عجله نکنید، درست جواب دهید. اول کاغذ را مدیر مدرسه گرفت و نگاه کرد و خطاب به پسرش که در کنارش نشسته بود با لهجه اصفهانی گفت: سید محمد! ما یک چیزی بگوئیم نری به مادرت بگوئی‌ها؟

معلوم شد نظر آقا چیست؟ شاگرد اول ما نمره اش را گرفت! همه زدند زیر خنده. کاغذ را به دومی دادند. نگاهی به عکس کرد و گفت: آقا شیخ علی، اختیار داری، وقتی آقا «مدیر مدرسه» این‌طور فرمودند مگر ما قدرت داریم که خلافتش را بگوئیم. آقا فرمودند دیگه! خوب در هر تکه خنده راه می‌افتاد. نفر سوم گفت: آقا شیخ حیدر این روایت از امام علی (علیه السلام) معروف است که فرموده‌اند: «یا حارث حمدانی من یمت یرنی» ای حارث حمدانی هر کس بمیرد مرا ملاقات می‌کند. پس ما این‌شالله در موقعش جمال علی (علیه السلام) را ملاقات می‌کنیم! باز هم همه زدند زیر خنده، خوب ذوق بودند. واقعاً سوال مشکلی بود. یکی از آقایان گفت: آقا شیخ حیدر گفتی زیارت آقا مستحبی است؟ گفتی آن هم شرعی صد در صد؟ آقا شیخ حیدر گفت: بلی گفت: والله چه عرض کنم. (باز هم خنده‌ی حضار) نفر پنجم من بودم. این کاغذ را دادند دست من. دیدم که نمی‌توانم نگاه کنم، کاغذ را رد کردم به نفر بعدی، گفتم: من یک لحظه دیدار علی (علیه السلام) را به هزاران سال زناشویی با این زن نمی‌دهم. یک وقت دیدم یک حالت خیلی عجیبی دست داد. تا آن وقت چنین حالتی ندیده بودم. شبیه به خواب و بیهوشی بلند شدم. اول شب قلب الاسد وارد حجره‌ام شدم، حالت غیر عادی، حجره رو به مشرق دیگر نفهمیدم، یکبار به حالتی دست یافتم. یک دفعه دیدم یک اتاق بزرگی است یک آقای نشسته در صدر مجلس، تمام علامات و قیافه‌ای که شیعه و سنی درباره امام علی (علیه السلام) نوشته در این مرد موجود است. یک جوانی پیش من در سمت راستم نشسته بود. پرسیدم این آقا کیست؟ گفت: این آقا خود علی (علیه السلام) است. من سیر او را نگاه کردم. آمدم بیرون، رفتم همان جلسه، کاغذ رسیده بود دست نفر نهم یا دهم، رنگم پریده بود. نمی‌دانم شاید مرحوم شمس آبادی بود خطاب به من گفت: آقا شیخ محمد تقی شما کجا رفتید و آمدید؟ نمی‌خواستم ماجرا را بگویم، اگر بگم عیششون به هم می‌خوره، اصرار کردند و من بالاخره قضیه را گفتم و ماجرا را شرح دادم، خیلی منقلب شدند. خدا رحمت کند آقا سید اسماعیل (مدیر) را خطاب به آقا

شیخ حیدر گفت: آقا دیگر از این شوخی‌ها نکن، ما را بد آزمایش کردی. این از خاطرات بزرگ زندگی من است.

امید است که این نوع عفت‌ها و تقواها به جامعه‌ی ما برگردد تا جامعه‌ی اسلامی ره صدساله را یک‌شبه طی کند. موفق باشید.